

نون و القلم

بخوان به نام آموزگارت، همان که بیافرید. بیافرید انسان را از علق. بخوان،
و آموزگارت گرمی تراست. آن که بیاموخت به قلم. بیاموخت انسان را آنچه ندانست.

این پنج آیه را نخستین گروه آیات دانسته‌ند که بر محمد رسول نازل شده است، در این که داستان آفرینش را به نام او بخوانیم
بحثی دراز دامن است که در فصل‌های بعدی به آن پرداخته‌ام. اما نکته‌ای که در این جا مورد تامل قرار داده‌ام آفرینشی است که
معطوف به همین انسان اندیشه‌ورز است که از راه توالد و تناسل [علق] پدید می‌آید و با "قلم" نیز آشنایی یافته است. بنا بر این
سخنی از آفرینش آدم نخستین که از خاک آفریده شد در میان نیست.

در این روزگار که ما هستیم از برکت یافته‌های زیست‌شناسی و دیگر دانش‌ها این را می‌دانیم که آشنایی انسان با قلم و
نگارش ده‌ها هزار سال پس از آن بود که توانایی بیان و سخن گفتن پیدا کرده بود. به تعبیر دیگر، از پیدایش خط و نگارش تا
روزگار ما شاید بیش از پنج هزار سال نباشد در حالی که سابقه‌ی زبان‌گفتاری برای انسان احتمالاً به هفتاد تا صد هزار سال پیش
می‌رسد.

اگر برای تحولات بزرگ در زندگی بشر بتوانیم نام انقلاب را انتخاب کنیم، آموختن به قلم و طلوع خط و نگارش، از مهمترین
انقلاب‌هایی بود که در فرهنگ پدید آمد. این موهبت به صورتی نسبتاً پیشرفته‌تر به همان روزگاری منسوب است که
امپراطوری‌های بزرگ شکل گرفتند. از آن پس دبیران و دیوان‌خانه‌ها پیدا شد و انسان توانست وقایع را به کتیبه‌ها و دفتر و دیوان
ثبت کند و حافظه‌ای به نام "تاریخ" هم پیدا کرد. بنا بر این عمر تاریخ مکتوب نسبت به روزگار پیدایش بسیار اندک و نابسند
است.

با این پیش‌فرض‌ها می‌توانیم بپذیریم که بیشترین دوران زندگی انسان در حالتی سپری شده که قلمی و خطی نداشته است

تا بتواند اندیشه‌ها، یافته‌ها، باورها و حوادث روزگاران طی شده را به حافظه‌ی تاریخ بسپارد بنا بر این نقل سینه به سینه نقش آفرین دین و زبان و فرهنگ بوده و بسا نسل‌های پی در پی که با تخیلات شاعرانه و خلاق خود شاخ و برگ‌ها بر آن افزوده‌اند تا به صورت قصه‌های جذاب و حیرت‌انگیز در آمده و پس از ده‌ها هزار سال که خط و نگارش پدید آمد، انبوهی از آن تجربه‌ها و داستان‌ها و باورهای درست و نادرست هم به نگارش در آمدند و گاه در پیکره‌هایی تراشیده از سنگ تجسم یافتند، مانند پیکره‌های عظیم از گاوها و اسب‌های بالدار با صورتی شبیه صورت انسان که نمونه‌هایش در موزه‌های مشهور جهان نگهداری می‌شود، یا اژدهای پرنده‌ای که از دهانش آتش بیرون می‌زند. توصیف این گونه از اژدهای پرنده نیز در کتاب اشعیاء نبی و هم در مکاشفات یوحنا دیده می‌شود. اگر چه این چیزها برای بسیاری از مردم حمل بر واقع‌بودگی می‌شد اما با اندکی تامل می‌توان گفت که اغلب این یادگارهای پیشینیان نمادهایی برای بیان محتویات ناخودآگاه جمعی هم بوده‌اند. رؤیاهای انبیاء و رسولانی چون اشعیاء، حزقیال، یوحنا و بسیاری از انبیاء دیگر بازخوانی تازه‌ای از همان نمادهایی بود که در ناخودآگاه جمعی پیشینیان انباشته شده بود.

داستان‌های گیل‌گمش و انکیدو، ایلید و اودیسه، ادیپ شاه، و بسیاری اساطیر دیگر هم پیش از آن که به دست شاعرانی چون هومر و سوفکل و دیگران به رشته‌ی تحریر در آیند، در فرهنگ و زبان پیش از ظهور خط حضور داشته‌اند و بسا که متناسب با زمان و مکان نو به نو و بازخوانی می‌شدند و انگار هر بازخوانی تازه گامی دیگر به سوی روشنایی بود. به نظر می‌رسد که مرز مشخصی میان این اسطوره‌ها و ادیان وجود ندارد. خدایانی که در سروده‌های هومر توصیف شده‌اند همان اندازه معتبر دانسته شده بودند که الوهیم و یهوه و آدم و حوا و مار در داستان آفرینش تورات، با این تفاوت که تورات سر آغاز طرح یکتا پرستی در برابر ادیان چند خدایی شمرده می‌شود. غنای این داستان‌ها چندان هست که حتی پس از انقلاب علمی هم امکان بازخوانی‌های تازه‌ای از آن‌ها فراهم بوده است.^۱

۱ - به عنوان مثال نگاه کنید به آثار زیگموند فروید و نام‌گذاری‌هایی که بر نظریه‌های علمی خود نهاده است.

نکته‌ی مهمی که در مفهوم "رب" و ارتباط او با تعلیم به قلم هست که ممکن است مورد مناقشه باشد. اگر فرض کنیم همه‌ی آن تجربه‌ها، آموختن‌ها و باورها در طی هزاران هزار سال از راه آزمون و خطا برای انسان فراهم شده، بنا بر این نقش "رب" و تعلیم به قلم در کجای این راه دراز و پر پیچ و خم قرار می‌گیرد؟ آیا انسان به خودی خود و بی‌آنکه چشم اندازی در افق آینده تصور کند این راه طولانی را افتان و خیزان طی کرده است؟ یا افزون بر سائق‌های خود آگاه و ناخود آگاه، دغدغه‌ای هم به نام وطن آینده، آرمان شهر، جهان نو بنیاد و چیزهایی از این دست هم دارد؟ "وطن آینده" آدمی را به سوی خود می‌خواند یا تنها بازی مرگ و زندگی است که فرهنگ و اخلاق و حس تعالی جویی را سبب شده است؟ تجربه‌ی این هزاره‌های دور و دراز نشان می‌دهد که انسان ممتازترین گونه‌ی زنده‌ای هست که چشم به آینده دوخته و مدام وطن خود را نو به نو می‌کند. از منظر دینی آنچه انسان را به سوی آینده می‌خواند قبسی از روح همان "رب" آفریننده دانسته شده است. بنا بر این تعلیم او چنان با جان آدمی درآمیخته که بسا آدمی خود را از او و او را از خود فرق نمی‌دهد. این نکته را در فصل‌های بعدی و در تمثیل آیه‌ی نور توضیح داده‌ام.

اشاره به این مقدمه‌ی کوتاه برای این بود که راه را هموار کنم تا پیوندگاه قلم و اساطیر را از منظری دیگر در سوره‌ی قلم مورد تامل قرار دهم. اگر به ترتیب نزول آیات توجه داشته باشیم می‌بینیم که بعد از آن پنج آیه‌ی سوره‌ی علق و اهمیت قلم، در دومین نوبت از نزول آیات، با این آیه مواجه می‌شویم:

نون و القلم، و مایسپرون

از آیه‌ی فوق که نخستین آیه از سوره‌ی قلم است تا آیه‌ی پانزدهم که از "اساطیرالاولین" یاد شده، همه به عنوان دومین گروه آیاتی دانسته شده که بر پیامبر نازل شده است.^۱ بنا بر این در دومین مرحله‌ی نزول آیات باز هم قلم مطرح می‌شود، اما این بار در پیوند با "نون" و یسپرون، در ادامه نیز به "اساطیرالاولین" هم می‌رسد. ارتباط "نون" با قلم و فعل "یسپرون" در این آیه قابل تامل است.

۱ - تاریخ جامع قرآن، ابو عبدالله زنجانی، ص ۷۶ و ۸۰؛ همچنین تاریخ قرآن، محمود رامیار، ص ۶۱

ن، یا : نون؟

در باره‌ی "نون" اختلاف نظرهایی هست که "ن" در این سوره حرفی از حروف الفبا و از جنس همان حروف مقطعه است که در آغاز بعضی از سوره‌ها آمده، مانند "الم" که شامل سه حرف "الف، لام، میم" است و هنگام قرائت نیز آن حروف را به طور ناپیوسته می‌خوانیم. برخی دیگر "نون" را نه به عنوان حروف مقطعه بلکه به عنوان "اسم" تلقی کرده‌اند.^۱ گمان می‌کنم این اختلاف نظرها از آنجا ناشی شده باشد که تا سال‌ها پس از فوت پیامبر متن قرآن را به صورت گفتاری برای دیگران می‌خواندند، آشکار است که "ن" به عنوان یک حرف از حروف الفبا و "نون" به عنوان "اسم" در هنگام قرائت یکسان تلفظ می‌شده و می‌شود اما بعدها که رسم کتابت و اعراب گذاری برای قرآن پدید آمد این اختلاف نظر آشکارتر شد که آن را به صورت "ن" در آغاز سوره‌ی قلم بنویسند یا به صورت "نون"؟

نزدیک‌ترین گمانه همان است که "نون" را به سبب قرابت با داستان یونس به معنای نوعی "ماهی" یا هیولایی دریایی دانسته‌اند. برخی تفسیرها هر دو صورت را نوشته‌اند، صورتی «نون والقلم» و صورتی دیگر «ن والقلم» تا اختلاف معنایی را نشان داده باشند.^۲

هم داستان ذالنون (لقب یونس) و هم نام ماهی در قصه‌های دیگر قرآن و به ویژه در اساطیر پیشینیان به صورت‌های گوناگون رواج داشته است. لویاتان و رَهَب که در کتاب ایوب نامشان آمده، از هیولاهای دریایی دانسته می‌شدند. نقل قول‌های متفاوت و عجیب و غریب از این ماهی هم نشان‌دهنده صورت‌های گوناگون آن در قلمرو اساطیر است و اهمیت پر رمز و راز آن را نشان می‌دهد. تلقی‌های نمادین از واژه‌ی نون، "قلم" را هم به جست و جوی اساطیر می‌کشاند چندان که آن را با لوح محفوظ

۱ - نون در عرفان قبالی، ظاهراً یکی از نمادهایی شمرده شده است که نتیجه‌ی ترکیب‌های تازه را نشان می‌دهد. ثورا، پاپوس، ترجمه‌ی سودابه فضایی، چاپ اول، نشر ثالث، ص ۲۶۸

۲ - زادالمسیر فی علم التفسیر / اثر ابن جوزی، جلد چهارم، ص: ۳۱۸ و ۳۱۹

و «نور ازلی» پیوند می‌دهد.^۱

مهمترین تفاوت یک مضمون اسطوره‌ای با مضامین عادی و غیر اسطوره‌ای، در قدرت پنهان اسطوره نهفته است؛ ظاهراً به همین جهت بسیاری از مفسرین اسلامی تلاش کرده‌اند تا به نحوی اهمیت «نون» و قدرت ژرف آن را در این آیه نشان دهند و به این منظور، داستان‌های چندی را به این ماهی اسطوره‌ای نسبت دادند تا آنجا که گفتند:

چون خدای تعالی زمین بیافرید فرشته‌ای را بفرستاد تا در زیر زمین شد و زمین بر دوشش گرفت و دست‌ها بکشید یکی به مشرق [رسید] و یکی به مغرب، و او را قرار قدم نبود، خدای تعالی از فردوس گاوی بفرستاد او را چهل هزار سر بود و چهل هزار قوایم، و قدم آن فرشته بر سنام آن گاو کرد، قدمش قرار نگرفت (...). خدای تعالی نون را بیافرید. و آن ماهی است عظیم. و همه را بر پشت او نهاد و آن ماهی بر آب است و آب بر باد است و باد بر قدرت باری. عز اسمه. استاده است^۲ این داستان البته مورد تایید قرآن نیست و با واقعیت آفرینش زمین و آسمان هم نسبتی ندارد و صرفاً تصویری بر ساخته‌ی تخیل است در عین حال می‌توان آن را به عنوان تمثیلی تلقی کرد که اهمیت "نون" را نزد پیشینیان هموزن تمامی زمین و محتویاتش نشان می‌دهد.

در سوره‌ی کهف، از ماهی دیگری یاد شده که نشان‌دهنده‌ی حرکت به اعماق ناخودآگاهی است و موسی در محل فرو شدن آن ماهی به دریا، پیر پر رمز و رازی را پیدا می‌کند که مفسرین از او به نام خضر یاد کرده‌اند؛ و به گمان من یکی از مهمترین کهن‌الگوی‌هایی است که چشمه‌ی حیات را در اعماق ظلمات ناخودآگاهی یادآور می‌شود.^۳

اما "قلم، هنگامی که با فعل «یسطرون» همراه می‌شود، معنای آن از نوشتن معمولی فاصله می‌گیرد زیرا برای نوشتن معمولی

۱- "نون" هو نور الازلیة الذی اخترع منه الأكوان کلها فجعل ذلک لمحمد صلعم.... (حقایق التفسیر، ج ۱ ص: ۵۹)

۲- روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، ج ۱۹، ص: ۳۴۱

۳- شرح نسبتاً مفصل این ماهی را در داستان موسی و جوانش آورده‌ام / کتاب "از کهف تا موسی و ذوالقرنین" بخش چهارم: موسی و

از فعل «یکتبون» استفاده شده. هنگامی که کسانی به میل خود چیزی می‌نویسند و سپس آن را از جانب خداوند می‌شمارند آمده است که:

فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ... / وای بر آنها که مکتوبی به دست‌های خود نویسند و

گویند: این از خداست بقره، آیه ۷۲

اما در باره آثاری که از جانب خداوند دانسته شده، معمولاً با عنوان "کتاب مسطور" یاد شده است. همراه شدن فعل "یسطرون" با نون و قلم نیز شاید برای نوعی از نوشتن است که اراده‌ی نویسنده با اراده‌ی خداوند در مقصود آفرینش و صیوررت جامعه‌ی بشری به سوی تعالی هم‌آهنگ باشد به ویژه آنکه فعل یسطرون به حال و آینده نیز مربوط می‌شود نه صرفاً به گذشته و کتاب مسطور. اما این که چگونه و از چه طریقی می‌توان اطمینان یافت که نوشته‌ای نه به هوای نفس بلکه در ارتباط با خداوند به تحریر در می‌آید، جای اما و اگر بسیار است. در فصل‌های آینده این نکته را بیشتر توضیح داده‌ام.

برگرفته از کتاب: تاریخ‌مندی زبان قرآن